

سوره توبه، جلسه دوازدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (٢٩) وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (٣٠) اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (٣١)

سه گروه: مؤمن، مشرک و اهل کتاب

بعد از جریان مشرکین عرض شد که به جریان اهل کتاب می‌رسیم. با این تعبیری که قرآن دارد.

سوره مبارکه حج را ببینید، آیه ١٧: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.** طبق تقسیم‌بندی قرآن عده‌ای مؤمن‌اند، عده‌ای اهل شرک‌اند، و مابقی اهل کتابند. یهودیان، صابئیان، مسیحیان و مجوس، این‌ها مجموعه اهل کتاب محسوب می‌شوند. صابئیان در ایران بوده‌اند و در تدوین قانون اساسی آمدند گفتند: ما پیروان حضرت یحیی هستیم. مجوس هم زرتشتی‌ها هستند و ظاهراً صاحب کتاب هستند. **إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.**

وضعیت اهل کتاب در جامعه اسلامی

(٢٩): قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ *

پس از رسیدن سوره توبه به اهل کتاب جملات عجیبی دارد که با این اهل کتاب مقاتله کنید؛ چون لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ؛ این‌ها ایمان به خدا و روز جزا ندارند! وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ این‌ها آن‌چه رسول ما تحریم کرده را حرام نمی‌دانند. (تعبیر رسوله در قرآن منظور پیامبر خود ماست. تعبیر شایع برای پیامبر خودشان در قرآن با تعبیر «رسلهم» یاد می‌شود؛ مثلاً دارد قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ (ابراهیم: ۱۰)).

وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ؛ این‌ها به دین حق هم ایمان ندارند. دین حق هم دین ماست. شاهدش هم چند آیه بعد در آیه ۳۳ دارد: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ؛ دین حق هم پیامبر ماست به هر حال باید با این‌ها جنگید، یا اسلام می‌آورند، یا باید جزیه بدهند وَهُمْ صَاغِرُونَ. یک صغاری این وسط دیده شده یا برای این است که جزیه دادن با حالت صاغرانه باشد، و به آن‌ها گران تمام بشود کما این‌که روایت‌هایی به این مضمون داریم.

اگر قرار است این‌ها اهل کتاب باشند و در ذمه حکومت اسلامی باشند که قرار نیست به دین پیامبر ما عمل کنند! و الا دیگر اهل کتاب نیستند، اما اگر قرار باشد اهل کتاب باشند به تحریم‌های خودشان عمل می‌کنند منتهای مراتب این‌ها در جامعه اسلامی در ظاهر و رونما باید به تحریم‌های ما عمل کنند؛ مثلاً مدل حجابش هرچه که هست باید به هر حال طوری زندگی کنند که به ظاهر اسلامی و احکام اسلامی تظاهر کنند و این خودش یک حالت صاغرانه دارد. یعنی این‌ها در جامعه اسلامی نباید گردن‌فراز باشند! و آشکارا به رفتار مذهبی خودشان عمل کنند! این رفتار مذهبی هم گاهی به صورت رفتن به کلیساست و گاهی عمل به تحریم‌های خودشان است؛ مثلاً حجاب خودشان را با قانون خودشان در مملکت اسلامی! این حالت در آیه دیده نشده.

اقل آیه نشان می‌دهد که یک اهل کتاب در ذمه حکومت اسلامی با یک حالت صغاری زندگی می‌کند، حالا یا جزیه را به حالت صغار می‌دهد، یا این‌که مدل زندگی او در حکومت اسلامی این‌طور نیست که خیلی گردن‌فراز باشد و فقط دارد یک پولی می‌دهد! در مورد مقدار جزیه هم گفته‌اند: ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ؛ امام تعیین می‌کند و گفته‌اند: هُوَ لَا يَكْتَرُثُ لِمَا يُؤْخَذُ مِنْهُ فَيَأْلَمُ لِدَلِكَ فَيَسْلِمُ؛ باید یک حدی باشد که فشار بیاید [تا شاید مسلمان شود]! نباید رقم کمی باشد که برایش بی‌تفاوت باشد! باید این حالت صغار را ایجاد کند. اقلش این است که در

جامعه نباید مثل یک آدم متدین مسلمان به تحریم‌های خودش عمل کند. این بحث اهل کتاب دیگر مشرکین را دربر نمی‌گیرد. این‌ها می‌توانند در ذمه حکومت اسلامی باشند که یا مسلمان می‌شوند، یا آشکارا تبلیغ دینشان را نمی‌کنند.

کفر اعتقادی اهل کتاب

آیه این‌ها را دارای کفر اعتقادی می‌داند.

بیاورید آیه ۱۵۰ سوره نساء، **إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ؛ كَسَانِي** که تفرقه می‌اندازند بین خدا و رسل؛ یکسری از آن را قبول می‌کنند و یکسری دیگر را قبول نمی‌کنند. **وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا؛** بی‌تعارف این‌ها کافرند. چرا شما تا این‌جا ایمان می‌آورید و به بقیه‌اش ایمان نمی‌آورید؟ تو می‌گویی: این رسول خداست و از طرف خدا هم آمده. حقانیتش هم اثبات می‌شود، پس چرا ایمان نمی‌آوری؟ **أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا** این‌ها **کفرهای اعتقادی** است. چون ما در قرآن تعبیر **کفر عملی** هم داریم که باید این‌ها را از هم تفکیک کرد.

(سؤال) تعبیر رایج قرآن در این زمینه‌ها گاهی «یکفرون بآیات الله» است که به صورت کلی اسم او را کافر نمی‌گذارد، این‌ها آیات خدا را کافرند. این کفر اعتقادی است اما به یک چیز خاص! اما در این‌جا وقتی کفر به این نصاب می‌رسد می‌گوید: شما کلاً کافرید! ما احترام اهل کتاب بودند را نگه داشتیم اما رسماً تو کافری! حقاً همین‌ها کافرند! این‌ها کسانی هستند که **يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ؛** به بعضی از رسل ایمان می‌آورند و به بعضی ایمان نمی‌آورند. اگر این پیامبر است، برای چه به او ایمان نمی‌آورید؟ پس شما کافرید! برای همین در آیه دارد: **يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا (توبه: ۳۰)؛** شما قولتان کاملاً مشابهت دارد با کفار؛ یعنی برخورد ما با شما برخورد با کفار است. ما صرفاً احترام اهل کتاب بودندتان را نگه داشتیم و الا هیچ فرقی با کفار ندارید!

مثلاً در آیه ۹۷ آل عمران: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**؛ هر که استطاعت دارد حج برود **وَمَنْ كَفَرَ**؛ کافر در این جا یعنی کسی که حج نرود و این جا کفر عملی است.

(سؤال) اگر مخاطب آیه ناس است چون حضرت ابراهیم همه را فرا خوانده اما مثلاً یک بودایی اصلاً مواجه با این پیام نیست. در قرآن و روایات زیاد داریم که اگر کسی یک فعل دینی اش را انجام ندهد، به او کافر می گویند. و این کفر عملی است نه اعتقادی! اما این اهل کتاب کفر اعتقادی دارند. چون به خدا اعتقاد ندارید و به قیامت اعتقاد ندارید؛ چون مگر قیامت چیست؟ همان بازگشت به خداست. در پی این اگر تحریم های رسول ما را گوش نمی کنید، پس **لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** هستید. این دین **ناسخ دین قبلی** است، شما برای چه به دین قبلی مانده ای؟ آن دین دیگر حق نیست!

معاهده و معامله با اهل کتاب باطل نیست

(سؤال) (۵۹: ۲۲) اهل کتاب اعمالشان باطل است ولی عقود و معاهداتشان باطل نیست. داریم که **كُلَّ قَوْمٍ يَعْرِفُونَ النَّكَاحَ مِنَ السَّفَاحِ**؛ همه فرق نکاح و سفاح را می فهمند **فَنِكَاحُهُمْ جَائِزٌ**؛ نکاح خودشان جائز است. نمی گوئیم که یک بودائی حرامزاده است! در عقود هم می توانیم با این ها خرید و فروش بکنیم. در جامعه هم می توانند زندگی کنند، اما **گردن فرازی** نباید بکنند! همین! در حکومت اسلامی این جوری نیست که ما یکی، آن ها هم یکی! ما حقوقی داریم، این ها هم دارند! انگار که همه چیز برابر شد! بالاخره این ها دست پایین تر باید باشند. چرا؟ چون این دین حق است و این دین باید دست بالا باشد! مگر مسلمان ها به آمریکا می روند دست بالا هستند؟ این ها هم اگر می توانند دینشان را نگه دارند، نگه دارند و اگر نمی توانند با آغوش باز بیایند مسلمان شوند! (۴۴: ۲۳)

سؤال: آیا اهل کتاب در حکومت اسلامی حق تبلیغ ندارند؟

جواب: نه که ندارند! ما حق هستیم و باید حق تبلیغ داشته باشیم. کسی که حق نیست، نباید هم حق تبلیغ داشته باشد!

سؤال: روابط دو جانبه است!

جواب: شما روابطتان با بچه‌تان دو جانبه است؟ شما حاکم هستید و او محکوم است. روابط شما با رفیقتان دو جانبه است. روابط شما با یک دست پایین که دو جانبه نیست! شل گرفتیم که رسیدیم به این‌جا! حساب کنید در متن واقع ما برحقیم و او بر حق نیست، چگونه می‌شود او همان چیزهایی را داشته باشد که ما داریم! طبق چه قاعده‌ای ما همان خاصیت را داریم که آن‌ها دارند! (۳۰: ۲۶) یک موقع هست که می‌گویند به بت فحش نده! می‌گوییم چشم! اما این نیست که بگوییم: هند و چین هم یک اعتقاداتی مثل ما دارند! ما هم اعتقاداتی در ردیف این‌ها داریم! این چه فکری است؟ پس این همه سلسله جلیله انبیا آمده‌اند و این‌همه کشته شده‌اند و دین را آورده‌اند که ما تلویزیون را نگاه کنیم و بگوییم این‌ها هم مثل ما هستند؟! معلوم نیست ما می‌رویم بهشت یا این‌ها می‌روند بهشت! این نیست بلکه این اگر برود بهشت می‌رود در طبقه اول بهشت آن‌هم با تخفیف! اگر ما به بهشت برویم به عرش می‌رویم! ما که به آن‌ها ربطی نداریم! این حرف‌ها هم تحقیر کردن دین است؛ یعنی این همه پیامبرها آمدند و دین به دست ما رسیده که بعد ما بگوییم چه فرقی می‌کند؟! او به روش خودش هیچ حجیتی ندارد اما ما حجت داریم! بعضی از اعتقادات **يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ** است و بعضی **يَبْغُونَهَا عِوَجًا**^۲ است! یعنی کج کردن دین است! و این‌که اعتقادات را در نظر مردم مسخره و مضحک و کم‌اهمیت جلوه دادن است!^۳

(۳۷: ۲۸)

اعتقاد داشتن با بی‌اعتقادی مساوی است؟

(۳۴: ۲۸) ما با اعتقادات جوری داریم برخورد می‌کنیم، گویا اعتقاد داشتن با اعتقاد نداشتن فرقی نمی‌کند! کل دین ما این شده که می‌بخور منبر بسوزان، مردم آزاری نکن! پس اگر این باشد، مردم‌آزاری نکردن که احتیاج به این‌همه ارسال رسل و خون دل خوردن رسل نداشت! این‌که دین نمی‌خواست! برای یک لیوان شیر که دامداری دائر نمی‌کنند! (۵۶: ۳۴)

(۴۱: ۳۶) شما وقتی در معارف قرآن بیایید، می بینید یک حالت **جزم اندیشی** فوق العاده‌ای است که این حق است و این باطل! مجموعه ترکیب داخل و خارج هم خارج است، یا این که کاملاً داخل هستی! یک خرده داخل و یک خرده خارج نداریم! این‌ها مجموعه چیزهایی است که به ما گفتند و باید انجام بدهیم و همه این‌ها جزء اعتقادات ماست. (۳۵: ۳۷)

اهل کتاب باید اسلام بیاورند

قرآن را باید مجموعاً دید! سوره مائده آیه ۴۷ را ببینید. **وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ؛** باید اهل انجیل **بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ** حکم کنند **وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛** اهل انجیل باید به انجیل عمل کنند. منتها تا کی؟ تا قرآن. **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ؛** حالا کتابی نازل شده که مصدق و مهیمن کتاب‌های قبل است چون که صد آمد نود هم پیش ماست! آن‌هم انجیل واقعی نه این انجیلی که تقریراتی از انجیل است! این که انجیل نیست! خودشان هم می‌گویند که این‌ها تقریرات شاگردان حضرت مسیح از دروس ایشان است. بعد از سیصد سال. متیوس و یوحنا و لوقا و ... این‌ها تقریر کرده‌اند. مثل تقریرات آقای خویی به قلم شاگردان مختلفش. تقریرات یعنی این که یک بحث را چند نفر می‌نویسند، در حالی که خداوند می‌گوید: **وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ** (مائده: ۴۶)؛ ما به این‌ها انجیل دادیم. نمی‌گوید که این‌ها نشستند درس‌های انجیل را نوشتند! انجیل کتاب آسمانی است. این کجایش کتاب آسمانی است! این مثل این است که بگوییم میزان کتاب آسمانی است!

سؤال: این کتاب‌های آسمانی چه می‌شود؟ از بین می‌رود؟

کتمان اولین قدم برای تحریف

جواب: بله! از بین رفته است. این‌ها تا زمان پیامبر انجیل و حتی تورات دستشان بوده. اولین اتفاق‌هایی که سر تورات می‌افتد، تحریف تورات است به شیوه مخفی کردن تورات! **قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** (آل عمران: ۹۳)؛ بروید آن تورات‌ها را در بیاورید و ببینید آن چیزی که من می‌گویم، در آن نوشته شده یا نه؟

این‌ها مخفی کرده‌اند و مهم هم نیست؛ چون وقتی قرآن آمده خدا ضمانت نمی‌کند، کتاب‌های قبلی باقی بماند، ولی تا مادامی که قرآن نیامده انجیل از **تحریف** مصون است بی‌برو برگرد! و به آن دسترسی هم بوده و این دلیل عقلی دارد. تحریف انجیل مثل سیستم حدیث سوزی خودمان است. صد سال منع نوشتن کتاب حدیث بوده که البته مخفیانه شیعه مقداری نوشت! این‌ها به بهانه این که ما باید تورات و انجیل را تفسیر کنیم تورات‌ها را از خانه‌ها جمع کردند و ... البته این به این معنا نیست در هر خانه‌ای باید چندتا می‌بوده، مهم این است که باید در دسترس می‌بوده.

هر کتاب آسمانی در زمان خودش فصل الخطاب است

قرآن می‌گوید: اهل انجیل به انجیل حکم بکنند تا زمانی که قرآن نیامده **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ؛** از باب این که چون که صد آمد نود هم پیش ماست **فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ؛** تو وقتی خواستی بین این‌ها حکم بکنی، باید حکم به قرآن بکنی نه حکم به انجیل!

(سؤال) اگر خودشان بخواهند حکم کنند، حکم به انجیل می‌کنند، ولی پیغمبر نباید به انجیل حکم بکند، با قرآن حکم می‌کند. به عبارتی حکم به انجیل کردن تا جایی است که قرآن نیامده. بعد هم می‌گوید: از اهواء آن‌ها پیروی نکن و قضیه را به سمت آنان نچرخان! چون حالا کتاب جدید ناسخ کتاب قبلی آمده.

در آیه ۴۲ مائده آمده که پیامبر می‌تواند اعراض کند از این‌ها. یعنی روی بگرداند از این‌ها. **سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاؤُوكَ؛** اگر پیش تو آمدند **فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ؛** یا حکم کن یا اعراض کن از آن‌ها؛ یعنی اگر بخواهی حکم کنی به چه حکم می‌کنی؟ به انجیل؟ پیغمبر که نباید به انجیل حکم بکند! باید به قرآن حکم بکند. معلوم است که این اعراض و رویگرداندن از این‌هاست. البته ممکن است برای حکم پیش پیامبر نیایند، پس باید به کتاب آسمانی حکم بکنند و تازه به کتاب آسمانی مصون از تحریف **وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا؛** اگر هم از این‌ها اعراض کردی باک نداشته باش! فکر نکنی آن‌ها ضرر می‌زنند **وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم**

بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. در آیات پایانی مشخص است که اگر پیامبر بخواهد حکم کند به قرآن و دین حق حکم می‌کند. آن وقت دین حق؛ یعنی اسلام.

(سؤال) شاید صابئیان یا مجوس در همان دوره کتاب نداشتند ولی به دلیل این که طرفدار پیامبری بودند و به دین الهی متدین بودند، به نام اهل کتاب خوانده شده‌اند ولی در روایات جزء واضحات است که این‌ها اهل کتاب محسوب می‌شوند.

قرآن برای هدایت اهل کتاب آمده است

(سؤال) آیا ضرب خنجر پشت سر این‌ها گذاشتند که ایمان بیاورند؟ نه! ولی آیا دعوت پیامبر این‌ها را می‌گرفته یا نمی‌گرفته؟ یعنی آیا پیامبر داشته این‌ها را دعوت می‌کرده یا نمی‌کرده؟ آیا پیامبر که آمده گفته نصارا نصارا بمانند! مجوس مجوس بمانند! من آمده‌ام مشرکین را هدایت کنم؟! برای همین دارد که **وَجَحَدُوا بِهَا** **وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ** (نمل: ۱۴)؛ **انکار** کردند و حال آن که **یقین** داشتند که او پیامبر خداست! وقتی خطاب‌های قرآن را می‌شنوید، این خطاب‌ها به کیست؟ مردم را دعوت می‌کند، یا فقط مشرکین را دعوت می‌کند؟ اگر بگویید مردم را دارد دعوت می‌کند که همین بوده، در این صورت باید ایمان بیاورند. اگر ایمان نمی‌آورند گاه مشرک است و گاهی اهل کتاب است. می‌گوید: اگر پیش پیغمبر بیایید او به قرآن حکم می‌کند و این کاملاً نشان می‌دهد که این **دین حق** است و این‌ها باید به این دین گرایش پیدا می‌کردند و الا که دعوت پیغمبر که فقط برای مشرکین نبوده!

(۲۳: ۵۱) این اعلام‌های یا ایها الناس قرآن به خاطر این است که قرآن خودش را طرف ناس می‌بیند و نه فقط طرف یا ایها الذین آمنوا و مؤمنین. شما وقتی می‌گویید این دین جهانی است یعنی چه؟ یعنی **ادعای جهانی شدن** دارد و باید جهان را بگیرد. اگر کسی به این دین نگرود، اشتباه کرده. (۱: ۵۲)

اسلام شاهراه اصلی شرایع

سؤال: **لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا** (مائده: ۴۸) چه می‌شود؟ ظاهر آیه می‌گوید شریعت‌ها در عرض هم هستند! و به نوعی کثرت شریعت‌ها را قبول می‌کند.

جواب: **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** (آل عمران: ۱۹)، یک موقع دارید در این context بحث می‌کنید که ما یک دین داریم و آن هم اسلام است. اسلام هم آن شاهراه اصلی‌ای است. راه‌های دسترسی به رود بزرگ را شریعه می‌گویند. چون که مستقیم مثلاً از فرات نمی‌شود آب برداشت یک شریعه دارد و جدول‌ها و جوی‌هایی کشیده شده که مسیر دسترسی به آب است. توضیح می‌دهند که کل مسیر دین یک **راه اصلی** دارد و آن اسلام است و آن موقع راه‌های هر کسی با یک شریعه به دین اصلی وصل شده، ولی این به این معنا نیست که مسیحی‌ها بر مسیحیت باقی بمانند و یهودی‌ها بر یهودیت. خب همه روی **دین قبلی** شان بمانند. پس پیامبران برای چه می‌آیند؟ همه بر آن دین اولیه باقی بمانند دیگر! آیا منظور این است که قرآن برای مشرکین منطقه حجاز آمده؟ که این نیست! و الا این همه این‌ها را دعوت نمی‌کرد.

باطل نباید قدرت مانور داشته باشد

(سؤال) (۱: ۵۵) اولاً باید به جهت معرفتی بدانیم که برحقیم. یک موقع شما می‌گویید از نظر معرفتی چه جوری به دنیا بگوییم که ما حق هستیم؟ یک موقع می‌خواهیم این را اجرا کنیم. ما این‌جا قوانینی وضع می‌کنیم؛ مثلاً در بازنگری قانون اساسی یک بندی اضافه کردند که «در تمام موارد قانون اساسی بازنگری جائز است الا ولایت فقیه»؛ یعنی یک جوری نوشته‌اند که فقط باید انقلاب کرد و این را برداشت! شما هم یک جوری قانون بنویسید که شما **حق تبلیغ** ندارید! هرکسی از جای دیگر به این‌جا می‌آید به قوانین ما پایبند باشد. آن‌ها هم با ما همین کارها را می‌کنند. شما هم در خارج اگر قدرت تبلیغ دارید، فقط در حد نماز و روزه قدرت تبلیغ دارید. اگر یک کم بخواهید پایتان را آن طرف‌تر بگذارید در آن‌جا با دیوارهای بتونی برخورد می‌کنید، منتها این‌جا دیوارهای بتونی با آرم خطر است ولی آن‌جا دیوارهایشان شیشه‌ای است؛ کسی نمی‌بیند این‌ها دیوار دارند! (۴: ۵۶)

البته اگر با این‌ها معاهده‌ای کردید که در کشورشان تبلیغ نکنید، حق ندارید، ولی اگر معاهده نکردید، تبلیغ بکنید! ما که می‌دانیم که حق هستیم. اگر ما حق اعتراض می‌دهیم برای امورات مادی است؛ مثلاً اگر برق خانه‌شان برود، اگر تصادف کنند. اگر به او ظلم شد. اصلاً **شرایط ذمه**؛ یعنی تحت **حاکمیت اسلام** این است که حق اعتراض دارد ولی نسبت به هر چیز که نه! مگر لزومی دارد که ما همه رفتارهایمان را به آن‌ها حالی کنیم؟ ممکن است یکسری رفتارها را نتوانند بفهمند. او دارد در فضای ذهنی خودش نگاه می‌کند که همه برابری ما این جور نگاه نمی‌کنیم. او به حق بین زن و مرد هم گیر می‌دهد. آیا ما باید حرفمان را با حرف آن‌ها تطبیق بدهیم؟ آن‌ها مراسم گاوبازی دارند و برایش شهدا دارند! یعنی مثل شهدا به آن‌ها ادای احترام می‌کنند! آن‌ها نباید برای ما مزخرفاتشان را توجیه بکنند، ولی ما باید تمام اعتقاداتمان را برایشان توجیه بکنیم؟! که گفته ما باید خودمان را برای تمام دنیا توجیه بکنیم؟! ما یکسری مبانی‌ای داریم که رفتارهایمان با آن **مبانی** سازگار است و لذا حقوق زن و مرد و حجاب ما این جور است. اگر ما حق تبلیغ داریم؛ چون حق هستیم و معلوم است که باطل نباید قدرت مانور داشته باشد. (۳۲: ۰۰: ۰۱)

(سؤال) الان در قانون اساسی ما هست که اهل کتاب یا باید با موازین کتاب خودشان حکم بشود یا با قرآن. و این به این معنا نیست که اگر به آن‌ها اجازه دادند با انجیل بین خودتان حکم کنید، پس حق دارند عندالله مسیحی باقی بمانند! این‌ها دو مقوله است. این‌ها حق ندارند مسیحی باقی بمانند.

لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا (مائده: ۴۸)؛ یعنی ما همه کتب را آوردیم و بعد قرآن مهیمن بر همه کتب است. این آیه یک بحث اعتقادی است، نه این‌که بخواهد بگوید الان چه کار باید بکنند! دارد مسیر دین را تبیین می‌کند که یکسری شریعت است و همه این کتب الهی است و ما باید به همه این‌ها ایمان داشته باشیم. مؤمنین باید به تمام رسل ایمان داشته باشند. این دارد فضای اعتقادی را برای شما باز می‌کند و چیزی بیش از این هم نمی‌گوید. آیات در جمع‌بندی این حرف را می‌زند. می‌گوید همه باید به اسلام بگردند.

این که دارد **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً** (شوری: ۸)، ولی خدا نمی‌خواهد، پس هر که در دین خودش باشد! از صرف این آیه چنین مطلبی در نمی‌آید. این آیه در طول زمان معنا دارد که امت‌های مختلفی بودند و خدا برایشان پیامبران گوناگونی فرستاده و این رشد و پیشرفت در تاریخ انجام شده است.

اهل کتاب واقعی مسلمان می‌شود

وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ؛ این‌ها دین حق را نپذیرفتند (این «مِنْ» من بعضیه نیست. من بیانیه است. چون اوتواالکتاب الان این طوری‌اند)؛ یعنی اگر کسی الان اهل کتاب باقی بماند **لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ**؛ کسی است که ایمان به خدا و روز قیامت ندارد. همه اهل کتاب این اعتقاد را دارند. نه این که بعضی از اهل کتاب این گونه باشند **وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ**، بیان همه اوتواالکتاب است. و این «مِنْ» بیانیه است؛ یعنی همه این‌ها به **دین حق** متدین نیستند.

بله البته یک سری از اوتواالکتاب را قرآن معرفی می‌کند. یکسری از اهل کتاب وقتی به مدینه آمدند وقتی قرآن به دستشان آمد این‌ها دیگر مسلمان شدند. این‌ها **اهل کتاب واقعی** بودند. که قرآن دستشان رسید، مسلمان شدند. آل عمران ۱۱۳ **لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ * يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**؛ این‌ها به خدا ایمان آوردند.

آن جا که گفت: **لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ**؛ این جور اهل کتاب که ایمان به خدا ندارد و الا پس از این که فهمیدی این پیامبر خداست، چرا تفرقه می‌اندازی؟ و می‌گویی من یکسری را قبول می‌کنم و یکسری را قبول نمی‌کنم؟

اما اهل کتاب واقعی **يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ**؛ یعنی اهل کتاب مسلمان شده.

سؤال: در آیه **وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ** بحث اسلام آوردن نیست!

جواب: این ایمان در مقابل فسق است **وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ**؛ یعنی یکسری اهل کتاب داریم که این‌ها آدم‌های فاسقی هستند و یکسری آدم‌های فاسقی نیستند و بعد این‌که این **وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ** یعنی چه کسی؟ اول آیه دارد **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ** و ادامه آیه دارد **وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ**؛ اگر ایمان بیاورند؛ یعنی اگر مسلمان بشوند. ضمن این‌که **خَيْرًا لَهُمْ** در این جا «افعل تعین» است نه «افعل تفضیل»؛ یعنی باید مسلمان بشوند، نه این‌که بهتر است مسلمان بشوند.

اگر با همین قرینه معنا کنید **مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ**؛ یعنی چه؟ یعنی نصفی از آن‌ها مسلمان می‌شوند و اکثر آن‌ها فاسق هستند و مسلمان نمی‌شوند، اما اگر ببرید در این فضا که یکسری اهل کتاب فاسق داریم و یکسری اهل کتاب مؤمن به دین خودشان؛ مثل مؤمن فاسق در دین خودمان که در این صورت کلاً از محل بحث ما خارج است. این فسق هم جنبه سیاسی پیدا می‌کند و در **تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**، خصوصیات چه کسانی را می‌گوید؟ همان مسلمانانی که **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**. و وقتی دارد خصوصیات آن‌ها را می‌گوید، می‌گوید: این‌ها به دین شما ایمان می‌آورند. این‌ها اهل کتاب‌های خیلی خوب و واقعی هستند.

بر خورد شدید قرآن با جریان کفر اهل کتاب

(۳۰): **وَقَالَتِ الْيَهُودُ غَزِيرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ***

وَقَالَتِ الْيَهُودُ غَزِيرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ؛ معلوم است که این‌ها قطعاً در آن زمان این را و زمانی بحث ثالث ثلاثه را این‌ها می‌گفتند. و خدا هم نسبت کفر می‌دهد به همین خاطر به آن‌ها. **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ** (مانده: ۷۳) و این بحث فرزنددار بودن خدا و اعتقاد به این‌که خدا ولد از خودش داشته باشد، چه ملائکه باشند و چه چیزهای دیگر. روی بحث اعتقادات خدا به قدری حساس است که می‌گوید **قَاتَلَهُمُ اللَّهُ**؛ خدا بکشد این‌ها را. انگار خدا خشمگین شده از این اعتقادات. شما می‌گویید خدا فرزند دارد؟ اگر کسی

فرزندی داشته باشد یک جزئی از او خارج شده و عملاً دارید خدا را دو تا می‌کنید و دارید دل‌مایه اصلی توحید را از دست می‌دهید!

ریشه‌های سیاسی کفرهای اعتقادی

قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ. می‌دانید که **تهمت‌های سازمان‌دهی شده** را افک می‌گویند. **أَنَّى يُؤْفَكُونَ**؛ این چه افکی است که می‌زنید؟ اصلاً مسئله بت پرستی و چیزی که این‌ها باب کردند که ملائکه بنات الله هستند، این‌ها به خاطر این است که قدرت نفوذ شرک کاملاً تهمت‌های سازمان‌دهی شده است. مسئله سیاسی است. چون در واقع توحید را به یک **روبیت شورایی** تبدیل می‌کنند و **حوزه نفوذ خدا** را محدود می‌کنند. وقتی کار به دست ملائکه می‌رسد، پس کار دست اله واحد نیست! دیگر مدیریت واحد وجود ندارد. این تهمت‌ها این‌طور نبوده که همین طوری یک اعتقادات باطلی نشر پیدا کرده باشد. چرا وقتی یک اعتقادات حق با یک سلسله انبیا می‌آید، تبدیل به اعتقادات باطل شود؟

این اعتقادات توسط احبار و رهبان نشر می‌شد؛ یعنی دانشمندان جامعه، آن‌ها که از همه بهتر بحث‌های نبی را باید بفهمند! قرآن به این مطلب تأکید دارد که این افک است؛ یعنی دارند تهمت‌های سازمان‌دهی شده می‌زنند. این حرکتی سازمان‌دهی شده است. طبیعتاً اول باید مبانی خودش را درست کند و لذا اول شروع می‌کنند بنات‌الله را نشر می‌دهند.

تهمت ملائکه را دختران خدا دانستن؛ یعنی قائل به منفعل بودن خدا!

برای همین هم قرآن سر ماجراهایی شبیه ملائک را دختر خدا دانستن به شدت برخورد می‌کند. بعضی از عبارات قرآن تازه معلوم می‌شود که چرا حساسیت دارد؟! می‌گوید: پسرها برای شما و دخترها برای ما؟ **تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى** (نجم: ۲۲)؛ این قسمت ناعادلانه‌ای است! بعضی وقتی این آیات را می‌خوانند می‌گویند: ظاهراً خدا هم پسر دوست داشته! چون **أَنْتَ** یعنی **أَنْفَعَلْ**. چون که اناث منفعل و قابل و پذیرنده هستند. این‌ها داشتند یک تئوری و جهان‌بینی ارائه می‌دادند که در آن که ملائکه مدبرات امرند، اولاً ملائکه را بچه‌های خدا دانستند و این

دارد **رابطه** را با اله واحد قطع می کند و ضمناً این ها را بنات دانسته اند؛ یعنی کلاً عالم نسبت به فعالیت ما **منفعلا** نه دارد عمل می کند، نه **فعال**!

آیه ۱۰۰ انعام و ۱۶ زخرف را ببینید. **وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا** دارند برای خدا جزء قرار می دهند. دارند خدا را تجزی می کنند. اگر کسی ولد داشته باشد همین جوری می شود؛ یعنی جزئی از خودش بیرون می آید.

أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ؟ آیا خدا برای خودش بنات گرفته و برای شما بنین انتخاب کرده؟ اولاً دارید توحید را ضایع می کنید و بعد هم دارید بنات را به خدا نسبت می دهید. این حساسیت که چرا اسم این ها را می گذاری تسمیه الانثی؟ چرا اسم دختر روی این ها می گذاری؟ اگر واقعاً مسئله **اسم گذاری** است که چه اهمیتی دارد که اسمش جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل باشد که اسم مرد است، یا اسم زن باشد؟ چه اهمیتی دارد که خدا این جوری دارد شمشیر می کشد؟ در اعتقادات ما که این ها نه زن هستند و نه مرد هستند می دانستند دارند چکار می کنند. فقط بحث اسم گذاری نبود. چون ملائکه که نه زن هستند و نه مرد. اما روی اعتقادی بود که این ها داشتند که عالم به صورت **انفعالی** دارد حرکت می کند.

درست است که ملائکه مدبرات امرند ولی انفعالی عمل می کنند کما این که روی سیستم دعا و توسل ما چنین تصویری داریم! که **عالم منفعل** است. گاهی **أَدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ** را یک جوری تبیین می کنیم که انگار الان عالم منفعل از دعای من است! کل عالم منتظرند که ببینند دعای من چیست! در صورتی که عالم با **سنت ها** و **قوانین لایتنجیر** دارد حرکت می کند؛ یعنی عالم فعال است و قوانین خودش را دارد. اگر بگویید عالم منفعل است و قوانین ندارد، آتو دست که داده ایم؟!!

دست احبار و رهبان! برای این که بگویند: عالم که قانون ندارد! مگر عالم منفعل نیست؟ خوب قانونش را ما می دهیم. این شبیه حرف کفار است دیگر. **يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا؛** شما دقیقاً حرف کفار را می زنید، پس شما دقیقاً کافرید. کفار مگر چه می گفتند؟ می گفتند: خدا ولد دارد، شما هم همین را دارید می گوید.

(سؤال) ما باید از ساده انگاری در برخورد با آیات فاصله بگیریم. یک مقداری قضایا را سیاسی ببینیم. یکی از جاهایی که سریال یوسف واقعاً کولاک کرد، علی رغم اعتراضاتی که هنوز هم بعد از صحبت های آقا به این سریال

دارم و این به ولایت پذیری هم لطمه وارد نمی‌شود. در آن قسمت که درباره وحی نشان می‌داد واقعاً خراب کرد که به جهاتی اشکالات اساسی دارد، ولی در کل عامه‌پسند بود و خوب بود. اما یک جایی که واقعاً تکنیکی نشان داده بود، بحث بت‌پرستی و **ریاست معبد آمون** بود. دقیقاً نشان می‌داد که ماجرا صرف بحث‌های اعتقادی نیست.. ماجرا گره می‌خورد به **مباحث حکومتی**.

آیت الله خوئی مدافع ولایت فقیه

اصلاً اعتقادات همین‌طوری در نمی‌آید. (۱۵: ۲۸: ۰۱) خیلی وقت‌ها اعتقادات از دل توقعات آدم‌ها درمی‌آید؛ یعنی یک موقع می‌خواهند **ولایت فقیه** باشد، یک جوری در می‌آید و وقتی می‌خواهند نباشد، یک جور دیگر می‌شود. در جلسه دانشگاه شریف این را گفتم که کتمان می‌کنند^۴. غیر تخصصی وارد می‌شوند. از چپ و راست برمی‌دارند و یک کتاب می‌کنند؛ مثلاً یک جمله آقای خوئی را برداشته آورده که ایشان می‌گویند: «روایت ولایت فقیه سنداً و دلالتاً دچار ضعف است و هیچ چیز با آن اثبات نمی‌شود». طرف این جمله را برمی‌دارد و پیراهن عثمان می‌کند. در صورتی که آقای خوئی یک فقیه فحل است. یا تو این کاره هستی و وارد این بحث‌ها می‌شوی که خائن علمی هستی! و اگر هم این کاره نیستی وارد نشو! آقای خوئی به عنوان یک فقیه وارد شده و حق دارد راجع به سند یک روایت حرف بزند و بگوید من از این راه قبول نمی‌کنم و از یک راه دیگر ایشان وارد می‌شوند و یک حدود و اختیاراتی برای ولایت فقیه قائل می‌شود که ... ایشان حق دارد بگوید راه از این طریق مسدود است، اما از راه اصل عملی امور حسبه و غیره اختیارات را ثابت می‌کند. (۰۴: ۳۰: ۰۱)

آیت الله خوئی اختیاراتی برای ولایت فقیه قائل است که در قانون اساسی هم نیست

من در کلاسی که با این موضوع تشکیل بشود حرف‌های آقای خوئی را می‌آورم و از رو می‌خوانم! چنان حدود و اختیاراتی برای **ولایت فقیه** قائل می‌شود که الان در قانون اساسی ما نیست! در امور جزائی، مدنی، ازدواج‌ها، طلاق‌ها، جنگ‌ها، صلح‌ها می‌بینید هر اختیاری هست برای ولایت فقیه قائل می‌شوند! و خودش هم به عنوان رفتار عملی خودش، پشت سر انقلاب و نظام می‌آید که در پیام حضرت آقا هم منعکس شده. به این پیغام‌ها

دقت کنید! آقا وقتی سر فوت آقای خوئی پیغام دادند، گفتند: این فقیه برجسته که از همان ابتدای تشکیل حکومت اسلامی در نجف اولین فقیه‌ی بود که ... اگر آقای خوئی ولایت فقیه را قبول نداشت، این چه فقیه‌ی است که در نجف به کمک و حمایت از قضیه می‌آید! پس تو مطلب را نفهمیدی! بعد هم الان روزگار شده روزگار کتمان! (۱۹: ۳۱: ۰۱)

برای حرکت ضد دینی اول اعتقادات را دستکاری می‌کنند!

این است که (۲۱: ۳۱: ۰۱) بسیاری از اعتقادات از خواسته‌های مردم بلند می‌شود. مردم وقتی شرایطی را بخواهند آن را به تئوری و اعتقاد تبدیل می‌کنند و اگر بخواهند نباشد، یک جور دیگر می‌کنند؛ مثلاً اگر بخواهند شورش کنند اول باید بگویند اصل ولایت فقیه نداریم. نمی‌توانند بگویند که ولایت فقیه داریم و چیز حقی هم هست، ولی ما می‌خواهیم شورش کنیم! بالاخره اول باید اعتقادات را دستکاری کرد، تا بتوان در یک بستر موجه حرکت کرد و الا اگر اعتقادات همان اعتقادات باشد و بعد شما بخواهید حرکت بکنید، نمی‌شود. برای قتل امام حسین(ع) هم باید فتوا درست می‌کردند و طبیعتاً باید پایه‌های اعتقادی‌اش را درست می‌کردند تا موجه بشود. تا این که چهارهزار نفر بروند در فرات غسل کنند تا ثواب کشتن اباعبدالله بالا برود! این‌ها اراذل و اوباش که نبودند. این‌ها را از توده مسلمانان جمع کردند. (۳۰: ۳۲: ۰۱)

این احبار و رهبان هم مبانی اعتقادی درست کردند. سوره انعام آیه ۱۰۰. **وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ؛** این‌ها قرار دادند برای خدا شرکائی از جنس جن و حال آن که خدا این‌ها را خلق کرده **وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ؛** برای خدا هم بنین و بنات گذاشتند **سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ؛** این چه توصیفی است که این‌ها می‌کنند؟ آن موقع در همان آیات سوره توبه پرده برداشته می‌شود که وقتی سیاق آیات را دقت می‌کنید، می‌بینید قضیه را وصل می‌کند به همین ماجرای احبار و رهبان که دقیقاً نظر مشرکین است **يُصَاهِرُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۳۰)؛** خدا بکشد این‌ها را که چنین حرف‌هایی دارند می‌زنند. این چه تهمت سازمان‌دهی شده‌ای است! چه کار می‌خواهید بکنید؟ **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللَّهِ**

وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ (۳۱). آن وقت ببینید که قرآن با چه دقتی احبار را از مسیح جدا می‌کند! و الا باید این‌گونه می‌بود که «اتخذوا احبارهم و رهبانهم و المسيح بن مريم اربابا من دون الله»؛ ولی چون مدل برخوردی که با احبار و رهبان می‌کردند، غیر چیزی بوده که با مسیح می‌کردند، بین این‌ها فاصله انداخته شده **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ**؛ این‌ها مسیح را هم ارباب می‌کردند.

قبول ربوبیت یعنی تحت مدیریت رب قرار گرفتن

حالا (۰۰: ۳۵: ۰۱) با **دید سیاسی** بگوئید که وقتی مردم این‌ها را رب قرار می‌دادند، یعنی چه کار می‌کردند؟ یعنی حرفشان را گوش می‌کردند. نه این که عبادت ظاهری می‌کردند این‌ها را! اصلاً ربوبیت و عبودیت جز این معنایی ندارد. وقتی می‌گویند ربوبیت یعنی شما **مدیریت** کسی را قبول می‌کنی؛ یعنی الان **تحت فرماندهی** این قرار گرفتی. عبودیت هم ناظر به همین است. برای همین قرآن می‌گوید: **أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ** (یس: ۶۰). نه این که کسانی شیطان را عبادت می‌کردند. اصلاً این بحث شیطان پرستی در تاریخ اسلام سابقه نداشته. **أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ**؛ یعنی اگر راهی که او ترسیم می‌کند، شما بروید عبودیت است. (۰۲: ۳۶: ۰۱)

سؤال: ربوبیت بیشتر ناظر به تکوین نیست؟

جواب: اتخاذ ربوبیت؛ یعنی عبودیت. **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا ... وَمَا أَمْرًا إِلَّا لِيَعْبُدُوا**

فهم ایمان آزاد

فهم شرک ممنوع!

حالا ببینیم روایات به ما چه می‌گویند؟ (۴۹: ۳۶: ۰۱) روایتی امام صادق در کافی، ج ۲: ص ۴۱۵ دارند: **إِنَّ بَنِي أُمِيَّةَ أَطْلَقُوا النَّاسَ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَلَمْ يُطْلِقُوا تَعْلِيمَ الشِّرْكِ**؛ بنی امیه مردم را آزاد گذاشته بودند که مردم بروند تعلیم ایمان ببینند، ولی در تعلیم شرک دست مردم را آزاد نمی‌گذاشتند که تبیین کنند که شرک یعنی چه؟! چرا؟! **لِئَلَّا إِذَا حَمَلُوا عَلَيْهِمْ لَمْ يَعْرِفُوا**؛ برای این که وقتی شرک را بر این‌ها تحمیل کردند؛ یعنی وقتی **مدیریت بنی‌امیه** آمد، این را متوجه نشوند که این خود شرک است! شما وقتی مدیریت کس دیگر غیر رب

العالمین را قبول می‌کنید، الان داری شرک را قبول می‌کنی. شما الان داری **أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللَّهِ** قائل می‌شوی. لذا این‌ها می‌گفتند ایمان چیست، ولی نمی‌گفتند شرک چیست. آدم‌ها آزاد نبودند که بفهمند شرک چیست؟! شما وقتی مدیریت غیر خدا را قبول می‌کنید شما شرک را قبول کرده‌اید. الان این کسانی که می‌گویند **ولایت فقیه** نباشد، هر مدیریت دیگری غیر ولایت فقیه باشد؛ در صورتی که ولایت فقیه یک **حجت شرعی** است و یک چیز دیگر که حجت شرعی نیست و عین شرک است. شما اگر مدیریت غیر رب العالمین را بخواهی بپذیری شرک می‌شود. (۴۵: ۳۸: ۰۱)

روایتی در ذیل همین آیه هست. در کافی، ج ۱، ص ۵۳ از امام صادق. ابی بصیر معنای همین **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللَّهِ** را از حضرت صادق (ع) سؤال می‌کنند. فقال: **أَمَا وَاللَّهِ مَا دَعَوْهُمْ لِعِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ** حضرت پاسخ می‌دهند: این‌ها نمی‌گفتند ما را عبادت کنید، **وَلَوْ دَعَوْهُمْ مَا أَجَابُوهُمْ**؛ اگر هم دعوت می‌کردند کسی قبول نمی‌کرد! **ولكن أخلوا لهم حراماً وحرّموا عليهم حلالاً**؛ ولی این‌ها حلال و حرام‌ها را تغییر دادند. **فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ**؛ و در واقع آن‌ها من حیث لا يشعرون داشتند آن‌ها را عبودیت می‌کردند. عبودیت چیزی جز **تحت مدیریت** کسی رفتن نیست! ما هم که تحت مدیریت پیغمبر می‌رویم، ما هم داریم عبودیت می‌کنیم، منتها عبودیت ما «من دون الله» نیست، بلکه «من الله» است. این همان عبودیتی است که حضرت امیر المؤمنین می‌گوید: **أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ (ص)**. اگر حضرت امیر می‌گوید: من عبد پیغمبرم، این هم عبودیت است، منتها این **من دون الله** و مع الله نیست. **من الله** است. این عبودیت با حفظ توحید است؛ یعنی معلوم است ربوبیت چه کسی را پذیرفته‌ایم.

روایت دیگری هم داریم ذیل این آیه در بحار، ج ۹. می‌فرمایند: تفاوت هست بین مسیح و احبار و رهبان. **أَمَّا الْمَسِيحُ فَعَصَوْهُ وَعَظَّمُوهُ فِي أَنْفُسِهِمْ حِينَ زَعَمُوا أَنَّهُ إِلَهٌ وَإِنَّهُ ابْنُ اللَّهِ وَطَائِفَةٌ مِنْهُمْ قَالُوا: تَالِثُ ثَلَاثَةٌ وَطَائِفَةٌ مِنْهُمْ قَالُوا: هُوَ اللَّهُ**؛ نسبت‌شان با مسیح، ولد بودن مسیح بود و لذا همان تئوری فاصله انداختن بین خدا و پیامبر و ربوبیت قرار دادن مسیح به عنوان جزء خدا قرار دادن بود. **وَأَمَّا أَحْبَارُهُمْ وَرُهَبَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ أَطَاعُوا** ولی بحث احبار و رهبان این بود که آن‌ها اطاعت می‌کردند **وَأَخَذُوا بِقَوْلِهِمْ وَاتَّبَعُوا مَا أَمَرُوهُمْ بِهِ وَدَانُوا بِمَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ**؛ این‌ها متدین

بودند به آن چه که دانشمندانشان می گفتند. فَاتَّخَذُوهُمْ أَرْبَابًا بِطَاعَتِهِمْ لَهُمْ وَتَرَكِيزَهُمْ أَمْرَ اللَّهِ وَكُتِبَ لَهُمْ وَرُسُلَهُ. اگر ما ببینیم یکی از مراجع قرآن را کنار گذاشته و از خودش می گوید، اگر کسی حرف او را قبول نکند، دقیقاً دارد ربوبیت او را قبول می کند.

باز آیه پرده برداری می کند از این که بحث احبار و رهبان برمی گردد به **إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرَّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ** (توبه: ۳۴). این بحثها به هم Link است. این که بیاید مدیریت را بپذیرد و وقتی مدیریت را قبول کند پولها را یکجا جمع آوری می کند، این نکته کلیدی ای است که آیه تذکر می دهد.

صلوات!

۱. التهذيب، ج ۷: ۴۷۵، رقم ۱۹۰۷.

۲. الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (هود: ۱۹)

۳. بعضی بیماری خودمرکز بینی دارند. آدمی که تا حالا به هیچ مرجعی پیغام نداده، حالا به آیت الله منتظری پیام می فرستد! اینها فکر می کنند عالم منتظر است که این پیام بدهد و هیچ کس هم هیچ چیز نمی گوید! این اصلاً ظلم به دین است! این یعنی تو می توانی جلوی ولیّ زمان بایستی تا آخر! و هیچ اتفاقی هم نمی افتد! انگار که ایستادن جلوی ولیّ زمان یک مطلب فرعی است! تو جلوی کسی ایستادی که خودت مبانی آن را تعریف کردی! و یکی از بهترین کتابها در زمینه ولایت فقیه به دید فقهی را خودت نوشتی! تا آخر هم جلوی امام ایستادی!

همان طور که خود آقا در پیامش هنرمندانه هم اشاره کرد و هم طلب غفران کرد، این درست است و الا ما بباییم برای یزید هم

(سؤال) ما نمی توانیم کاری کنیم که تاریخ را محو کنیم! الان جوانها چه فکر می کنند؟! می گویند هیچ کس هیچ چیز نگفت جز آقا! آدمها فکر می کنند که ظاهراً یک نکته کاملاً فرعی بوده و چیز مهمی هم نبوده! تازه بعضی در پیامشان به او مدال شجاعت هم دادند! یعنی ظاهراً جلوی ولیّ زمان ایستادن یک شجاعت و دلوری هم در آن نهفته است! مردم چه فکر می کنند؟ حتماً فکر می کنند آقا با اینها یک دعوی خانوادگی دارد! اگر کسی هم چیزی نمی گوید اینها **يَبْغُونَهَا عِوَجًا** است! اینها «صد عن سبیل الله» هستند! وقتی یک کسی در ابعاد اجتماعی مطرح شده، باید در همان ابعاد اجتماع را روشن کرد که این در فتنه پیچیده ای بود که در آخرش گرفتار شد و ان شاء الله خدا او را ببخشد! چون این یکی از عمده اعتقادات ماست. یا حکایت این است که همه قتلّه در بهشت هستند! یا این که از باب این که هزار گناه جاهل بخشیده می شود و یک گناه عالم پذیرفته نمی شود باید ببینیم تکلیف جلوی خود امام معصوم و نائب امام معصوم ایستادن چیست؟ آن هم توسط عالمی که خودش همه این مبانی را قبول دارد! بالاخره آقا از سر بزرگواری طلب غفران کرد ولی اینها را باید جدی گرفت.

۴. من این را در دانشگاه شریف گفتم.